

به نام خدا

اهداف و پیامدهای مذاکره آمریکا با طالبان

فهرست مطالب

۱.....	چکیده
۲.....	مقدمه
۳.....	۱. سابقه مذاکرات آمریکا با طالبان
۷.....	۲. علل و انگیزه‌های آمریکا از مذاکره با طالبان
۸.....	۲-۱. مسائل داخلی آمریکا
۱۲.....	۲-۲. عوامل داخلی افغانستان
۱۴.....	۲-۳. عوامل بین‌المللی
۱۸.....	۳. مذاکره با طالبان؛ استدلال موافقان و مخالفان
۱۸.....	۳-۱. استدلال موافقان
۲۲.....	۳-۲. استدلال مخالفان
۲۶.....	۴. تحلیل و ارزیابی
۳۴.....	۵. چشم‌انداز آتی
۳۷.....	پی‌نوشت‌ها

کد موضوعی: ۲۶۰

شماره مسلسل: ۱۰۹۳۷

مردادماه ۱۳۹۰

دفتر: مطالعات سیاسی



اهداف و پیامدهای مذاکره آمریکا با طالبان

چکیده

مقامات آمریکایی ادعا می‌کنند که با هدف برقراری ثبات و امنیت در افغانستان مذاکرات با گروه طالبان را در دستور کار خود قرار داده‌اند، اما واقعیت آن است که این مذاکرات با هدف اعمال فشار بر دولت مرکزی افغانستان و تضعیف آن به منظور کسب امتیازات لازم توسط آمریکایی‌ها برای «ماندگاری در افغانستان» به انجام می‌رسد. آمریکا در پی آن است که از طریق متقاعد کردن حکومت افغانستان به پذیرش موافقتنامه استراتژیک، زمینه حضور بلندمدت خود در این کشور را از طریق تأسیس پایگاه‌های نظامی فراهم کند و نیز با دخالت دادن طالبان در حکومت و تداوم تماس‌ها با آن، نفوذ خود بر ساختار قدرت در این کشور را حفظ کند. پیگیری چنین اهدافی، اعتبار ادعاهای آمریکایی‌ها را در مورد چرایی مذاکره با طالبان (کمک به تأمین ثبات و امنیت در افغانستان) مخدوش می‌سازد، چه اینکه وضعیت امنیتی افغانستان پس از انجام این مذاکرات نه تنها بهبود نیافته بلکه به واسطه افزایش ترورها و خشونت‌های طالبان وخیم‌تر نیز شده است. از آن جمله است ترور نزدیک‌ترین افراد به حامد کرزای (برادر و مشاور وی) که به واسطه همکاری عامل ترور با سرویس جاسوسی آمریکا (سیا) حتی ظن دخالت آمریکا در این ناامنی‌ها را نیز تقویت کرده است.

مقدمه

از آن گذشته انتشار و افشای برخی خبرها در مورد قصد آمریکا برای واگذاری جنوب افغانستان به طالبان در چارچوب یک مصالحه با برخی جریان‌های «میان‌رو» طالبان، نشان می‌دهد که تحرکات آمریکا در برقراری تماس با طالبان نه تنها در چارچوب ارتقای ثبات سیاسی و امنیتی و حفظ تمامیت ارضی افغانستان نیست بلکه حتی می‌تواند به تجزیه این کشور نیز منجر شود که خود محرکی برای تشدید تنش و بی‌ثباتی در کل منطقه خواهد بود.

همزمان با انتشار گزارش‌ها در مورد خروج نظامیان آمریکایی از افغانستان که نهایتاً به اعلام جدول زمانبندی خروج نیروها از این کشور توسط اوباما انجامید، اخبار مختلفی نیز درخصوص مذاکره آمریکا با نیروهای طالبان منتشر شد. مطابق این اخبار، مقامات آمریکایی تماس‌هایی را با نمایندگان طالبان برقرار کرده و به مذاکرات مستقیم با آنها پرداخته‌اند. زمانی که اخبار این مذاکرات به تأیید مقامات رسمی رسید، تحلیل‌ها و گمانه‌زنی‌ها درخصوص دلایل انجام این مذاکرات و اهداف آمریکا از گفتگو با گروه طالبان نیز افزایش پیدا کرد. مجادلات و مناظرات مربوط به این موضوع آنگاه شدت پیدا کرد که برخی رسانه‌های غربی از جمله روزنامه گاردین انگلیس از تلاش آمریکا برای تصویب قطعنامه‌هایی در شورای امنیت سازمان ملل خبر دادند که برخی از رهبران و اعضای ارشد طالبان را از فهرست تحریم‌های سازمان ملل خارج می‌کرد. این اقدام تلاشی آشکار از سوی آمریکا برای بهبود روابطش با گروه طالبان بود.



نهایتاً تلاش‌های آمریکا به تصویب دو قطعنامه ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ انجامید که براساس آنها طالبان و القاعده به‌عنوان دو گروه متفاوت، از یکدیگر تفکیک و هم‌زمان تعدادی از رهبران طالبان از فهرست تحریم‌های سازمان ملل - که در سال ۱۹۹۹ به تصویب رسیده بود - خارج می‌شدند.

بسیاری از کارشناسان مجموعه این اتفاقات را نشانه‌ای آشکار از تغییر استراتژی آمریکا در قبال افغانستان می‌دانستند که با سیاست جدید ایالات متحده مبنی بر خروج نیروهای نظامی خود از این کشور تا سال ۲۰۱۴ ملازمت دارد. با این حال در باب اهداف آمریکا از اتخاذ سیاست مذاکره با طالبان و نیز سودمندی و نتیجه‌بخش بودن این سیاست به‌ویژه از حیث تأثیر آن بر بهبود شرایط سیاسی و امنیتی افغانستان مباحثات زیادی صورت گرفته و درحال انجام است.

این گزارش با بیان سابقه‌ای از تعاملات و تماس‌های آمریکا و طالبان در سال‌های اخیر، به تشریح اهداف آمریکا از مبادرت به مذاکره با طالبان پرداخته و ضمن سنجش امکان‌پذیری تحقق اهداف موردنظر از مذاکره با طالبان، استدلال‌ها و مواضع موافقان و مخالفان این سیاست را تبیین و چشم‌انداز پیش‌روی افغانستان را با توجه به سیاست مذاکره با طالبان ترسیم می‌کند.

۱. سابقه مذاکرات آمریکا با طالبان

درخصوص سابقه تعامل و ارتباط آمریکا با طالبان پیش از هر چیز به این موضوع اشاره شده است که زمینه‌های ارتباط اولیه آمریکا با عناصر و بنیانگذاران این گروه

به سال‌های پایانی جنگ سرد باز می‌گردد. این تاریخ به سال‌های اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی مربوط می‌شود. هر چند در آن زمان هنوز گروه طالبان شکل نگرفته بود اما هسته اولیه کسانی که بعدها این گروه را تشکیل دادند برخی از مجاهدینی بودند که برای خروج افغانستان از اشغال با نیروهای شوروی مبارزه می‌کردند. ایالات متحده آمریکا در آن دوران در چارچوب رقابت‌های جنگ سرد، کمک‌هایی را به مجاهدین ارائه می‌داد. این کمک‌ها زمینه تماس‌های بعدی آمریکا با طالبان را در اوایل تصاحب قدرت در افغانستان توسط این گروه فراهم ساخت. برخی کشورهای خارجی از جمله آمریکا در ابتدا با امید به بازگرداندن نظم در افغانستان که اسیر جنگ داخلی بود و تأمین منافع خود در این کشور به حمایت از طالبان پرداختند. با این حال افزایش رفتارهای غیرانسانی طالبان و نزدیکی این گروه به القاعده، آمریکا را در مورد تقویت روابط سیاسی با آن با تردید مواجه کرد.

پس از حوادث یازدهم سپتامبر، آمریکا با حمله به افغانستان، طالبان را از قدرت ساقط کرد. با این حال این اقدام و عملیات جنگی بعدی آمریکا و نیروهای ناتو در افغانستان به هیچ‌وجه به نابودی کامل عناصر و بقایای طالبان منجر نشد به‌گونه‌ای که برخی کارشناسان و صاحب‌نظران با ارزیابی شرایط داخلی افغانستان، احتمال اوج‌گیری مجدد طالبان و تبدیل به یک نیروی تأثیرگذار در این کشور را امری جدی و واقعی می‌پنداشتند.

بر همین اساس بود که در دوره دوم دولت جورج بوش، ایده‌هایی در مورد ضرورت تفکیک میان اعضای طالبان شکل گرفت و به طرح نظر «طالبان میانه‌رو»^۱ منجر شد.



براساس این نظر گروه طالبان علیرغم اشتها به افراط‌گرایی و تندروی، گروه کاملاً یکدست و یکپارچه‌ای نیست و می‌توان وجود برخی عناصر میانه‌رو را در این گروه که قائل به عملگرایی سیاسی و ارتباط با جامعه بین‌المللی هستند مورد تأیید قرار داد.

با روی کار آمدن اوپاما، استراتژی آمریکا در قبال افغانستان تغییراتی کرد و منجر به تمرکز بیشتر بر این کشور از سوی واشنگتن شد. در همین حال برخی گمانه‌زنی‌ها در مورد احتمال مذاکره با طالبان صورت گرفت. با این حال حامد کرزای رئیس‌جمهور افغانستان در ۲۶ نوامبر ۲۰۰۹ در مصاحبه با سی‌ان‌ان ضمن اشاره به نیاز ضروری به مذاکره با طالبان تصریح کرد که دولت اوپاما با چنین مذاکراتی مخالفت کرده است. لازم به ذکر است که دولت آمریکا هیچ پاسخ رسمی به این اظهار نظر نداد.^(۱)

در اوایل دسامبر ۲۰۰۹ اعلام شد که طالبان ضمانت‌های حقوقی به آمریکا پیشنهاد کرده است مبنی بر اینکه این گروه اجازه نخواهد داد تا از افغانستان برای حمله به دیگر کشورها استفاده شود.^(۲)

در ششم دسامبر، مقامات آمریکا به این نکته اشاره کردند که مذاکره با طالبان را غیرمحمول نمی‌دانند.^(۳) چند روز بعد گزارش‌هایی منتشر شد مبنی بر اینکه «رابرت گیتس» وزیر دفاع وقت آمریکا احتمال آشتی با طالبان جدا از القاعده را مورد توجه قرار داده است. به علاوه او اعلام کرد که این آشتی به لحاظ سیاسی به شورش و جنگ در افغانستان پایان خواهد داد. در عین حال وی گفت که این آشتی می‌باید مطابق با ملاحظات دولت افغانستان به انجام برسد و اینکه طالبان باید تحت حاکمیت دولت افغانستان باشد.^(۴)

در سال ۲۰۱۰ ژنرال «مک کریستال» فرمانده نیروهای آمریکایی در افغانستان

اعلام کرد که افزایش نیروهای آمریکا در افغانستان می‌تواند به صلح مبتنی بر مذاکره با طالبان منجر شود.^(۵) براساس این، اخباری در مورد مذاکره با طالبان در جریان نشست‌هایی در عربستان و مالدیو منتشر شد.

در ماه‌های اخیر دولت اوپاما با امید به برقراری ثبات در افغانستان مذاکرات مستقیم با طالبان را سرعت بخشید. گفته می‌شود که مقامات آمریکایی با نمایندگان گروه طالبان از جمله با «طیب آقا» سخنگوی ملا عمر در قطر و سپس در آلمان دیدار داشته‌اند. در فوریه سال جاری نشریه «نیویورکر»^(۶) در مطلبی به قلم «استیو کول» اخباری را در مورد ورود آمریکا به مذاکرات محرمانه مستقیم با رهبران ارشد طالبان منتشر کرد. آخرین دور این مذاکرات در آلمان به انجام رسید. این مذاکرات پس از گفتگوهای دو طرف در قطر صورت پذیرفت. مجله اشپیگل آلمان در گزارش ۲۴ ماه می اعلام کرد که محل دقیق برگزاری مذاکرات آمریکایی‌ها و طالبان مشخص نیست، اما این مذاکرات در ابتدای سال میلادی و در پایان دومین هفته ماه می به انجام رسیده است. از طرف آمریکا نمایندگان وزارت امور خارجه و سازمان سیا و از طرف آلمان «مایکل استینر» نماینده ویژه این کشور در امور افغانستان و پاکستان در مذاکرات با طالبان حضور داشتند. نماینده آلمان به‌عنوان میانجی در مذاکرات حاضر شده بود.^(۷)

آنچه شرایط را برای تسهیل و تسریع گفتگوها میان آمریکا و طالبان فراهم ساخت مربوط به تغییر موضع آمریکا در مورد پیش‌شرط‌های آمریکا جهت تحقق فرآیند آشتی با طالبان بود. درحالی که پیش از این ایالات متحده تحقق این روند را منوط به سه شرط عدم مبادرت به خشونت، قطع روابط با القاعده و تعهد به احترام به



قانون اساسی افغانستان ذکر کرده بود، در فوریه گذشته هیلاری کلینتون وزیر خارجه آمریکا اعلام کرد که این موارد دیگر به عنوان پیش شرط‌های آغاز مذاکرات با طالبان نیستند اما این موارد نتایج ضروری برای هر مذاکره‌ای هستند.^(۷)

در چنین فضایی ایالات متحده در آستانه اعلام برنامه زمانی خروج نظامیان خود از افغانستان با تغییر رویکرد نسبت به طالبان تلاش کرد تا از طریق مذاکرات مستقیم با این گروه زمینه مشارکت آنها در حکومت افغانستان را فراهم سازد تا بدین ترتیب مانع از ادامه اقدامات خشونت‌بار آنها در افغانستان شود. برای تسریع این روند، ایالات متحده اقدام به طراحی دو قطعنامه ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ در شورای امنیت سازمان ملل کرد که مطابق با آن شماری از رهبران سابق طالبان از فهرست تحریم‌ها خارج می‌شدند. این قطعنامه‌ها همچنین میان این گروه و گروه القاعده تفاوت قائل می‌شدند و برخلاف روال سابق، آنها را در یک قالب واحد مورد بررسی قرار نمی‌دادند.

۲. علل و انگیزه‌های آمریکا از مذاکره با طالبان

عوامل و ملاحظات مختلفی در اتخاذ سیاست مذاکره با طالبان از سوی آمریکا نقش دارند. شماری از این عوامل با شرایط سیاسی و نظامی حاکم بر افغانستان ارتباط دارند و شماری دیگر از آنها به شرایط و ملاحظات داخلی آمریکا نظیر مشکلات اقتصادی این کشور مربوط می‌شوند. مجموعه این عوامل در کنار برخی ملاحظات و محرکه‌های دیگر موجب تغییر سیاست آمریکا نسبت به طالبان از تقابل به تعامل شده‌اند. به‌طور کلی عوامل مؤثر در اتخاذ سیاست مذاکره با طالبان را می‌توان در موارد ذیل برشمرد:

۲-۱. مسائل داخلی آمریکا

برخی از عوامل و محرکه‌های مربوط به اتخاذ سیاست مذاکره با طالبان ریشه در شرایط و مسائل داخلی آمریکا دارند. البته نحوه عملکرد آمریکا در جنگ افغانستان در پدیداری و قوت گرفتن برخی از این عوامل تأثیر بسزایی داشته است. مجموعه این عوامل داخلی به شرح ذیل قابل توضیح‌اند:

۱-۱-۲. افزایش فشار افکار عمومی

طی سال‌های اخیر مخالفت‌ها با ادامه جنگ در افغانستان در محافل داخلی آمریکا افزایش قابل توجهی پیدا کرده بود. عدم تحقق وعده‌ها و ایده‌هایی که به عنوان توجیهی برای مبادرت به جنگ در افغانستان از سوی طراحان این جنگ مطرح شده بود (از جمله نابودی تروریسم) زمینه افزایش انتقادات به تداوم حضور نظامی آمریکا در افغانستان را از سوی محافل داخلی این کشور و افکار عمومی آن فراهم ساخت. در سال‌های اخیر تمام نظرسنجی‌ها در آمریکا نشان می‌داد که جنگ این کشور با افغانستان فاقد حمایت‌های مردمی است.^(۸) در واقع افکار عمومی در آمریکا از تداوم جنگ در افغانستان بیزار و خسته شده بودند.^(۹) همین مسئله نارضایتی عمومی از حضور نظامی آمریکا در این کشور را به دنبال داشت.

اکثریت آمریکایی‌ها در چند سال اخیر جنگ در افغانستان را فاقد ارزش می‌دانستند. براساس نظرسنجی «واشنگتن پست» و «ای بی سی نیوز» که در آگوست ۲۰۰۹ صورت گرفته بود بیشتر مردم آمریکا خواستار بازگشت نیروهای نظامی این کشور از افغانستان بودند.^(۱۰) به‌طور همزمان انتقادات از استراتژی نظامی آمریکا در



افغانستان از سوی مراکز کارشناسی و نیز صاحب‌نظران و تحلیل‌گران در داخل آمریکا افزایش پیدا کرد. از نظر کارشناسانی نظیر «مایکل کوهن» ارتش آمریکا به سیاستی در افغانستان متعهد است که به شدت بر چماق تکیه دارد تا هویج.^(۱۱) از نظر آنها برای حل مسائل افغانستان می‌بایست به فرآیندهای دیپلماتیک و سازوکارهای مصالحه‌آمیز حتی با دشمنان در این کشور نیز روی آورد. این درحالی بود که حتی مقامات ارشد نظامی آمریکا نظیر «دیوید پترائوس» تأکید می‌کردند که مسئله افغانستان نباید تنها با استفاده از توان نظامی حل و فصل شود.^(۱۲)

درواقع تداوم عملیات جنگی آمریکا در افغانستان با انتقاد طیف‌های مختلف جامعه آمریکا مواجه شده بود. در چنین شرایطی، کاهش حمایت از جنگ در آمریکا فشار سیاسی به دولت اوباما برای خروج از مناقشه تقریباً ده‌ساله افغانستان را افزایش داد.^(۱۳) این فشارها منجر به تغییر رویکرد آمریکا به افغانستان شد و ترغیب دولت اوباما به مذاکره با طالبان را در پی داشت.

۲-۱-۲. مشکلات اقتصادی

پرهزینه بودن جنگ افغانستان یکی از دلایل تمایل آمریکا برای پایان دادن به حضور نظامی خود در افغانستان است. برآوردها از تأثیر مستقیم این جنگ و سایر عملیات‌های نظامی آمریکا بر تداوم بحران اقتصادی آمریکا حکایت دارد. درحالی که جامعه آمریکا طی سال‌های اخیر با مشکلات اقتصادی عدیده‌ای نظیر ورشکستگی بانک‌ها و شرکت‌ها و نیز افزایش تعداد بیکاران روبرو بوده است، مبادرت به اقدامات و عملیات‌های نظامی همچون جنگ افغانستان به از دست رفتن حجم هنگفتی از منابع مالی منجر می‌شد که می‌توانست به حل یا کاهش مشکلات اقتصادی این کشور منجر شود. تشدید این

مشکلات و نیز پایداری سایر معضلات اقتصادی نظیر افزایش حجم بدهی‌های خارجی و نیز کسری بودجه آمریکا، دولت اوباما را به خروج از افغانستان برای کاستن از هزینه‌های جنگی و تزریق آن به اقتصاد درحال تضعیف این کشور ترغیب کرد.

«جوزف استیگلیست» اقتصاددان برنده جایزه نوبل و «لیندا بیلیمس» کارشناس مسائل مالی در هاروارد در کتابی با عنوان «سه تریلیون دلار هزینه واقعی مناقشه عراق» به هزینه‌های جنگ افغانستان نیز اشاره و تأکید می‌کنند که جنگ در افغانستان و عراق بدهی آمریکا را در پایان سال ۲۰۰۸ تا ۹۰۰ میلیارد دلار افزایش داد.^(۱۴) در برخی گزارش‌ها اعلام شد که هزینه جنگ در افغانستان و عراق در سال ۲۰۱۰ به هفته‌ای بیش از سه میلیارد دلار رسیده است و این جنگ‌ها دلیل اصلی برای کسری بودجه آمریکاست که به رکورد بی‌سابقه‌ای رسیده است.^(۱۵)

گذشته از تأثیرات مستقیم جنگ بر اقتصاد افغانستان (نظیر حجم هزینه‌های نظامی) برخی کارشناسان اهمیت تأثیرات غیرمستقیم جنگ افغانستان و نیز عراق را بر اقتصاد قابل توجه دانسته‌اند. تحلیلگران بازار معتقدند که افزایش قیمت‌های انرژی (و مشخصاً نفت) همراه با سقوط ارزش دلار (به‌عنوان نتایج راه‌اندازی جنگ با افغانستان و عراق) آمریکا را به سوی رکود احتمالی سوق داده است.^(۱۶)

در مجموع فشارهای اقتصادی ناشی از تداوم سیاست‌های جنگی آمریکا، محرکی برای بازنگری در مورد این سیاست‌ها بوده است. در مورد افغانستان این بازنگری معطوف به اعلام برنامه زمانی برای خروج نیروها بوده است. در کنار این روند، تلاش برای ترغیب گروه طالبان جهت پایان دادن به معارضه با دولت مرکزی به‌عنوان راهکاری برای کاهش هزینه‌های خروج در پیش گرفته شد.



۲-۱-۳. نزدیک شدن به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا

با نزدیک شدن به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۲، باراک اوباما نیازمند مبادرت به اقدامات و ابتکاراتی است که پیروزی مجدد وی در انتخابات را تضمین نموده یا حداقل احتمال این پیروزی را افزون سازد.

این اقدامات می‌باید در دو سطح سیاست داخلی و خارجی پیگیری شود. در عین حال این قبیل تلاش‌ها و تحرکات می‌باید بر موضوعات و مسائلی متمرکز باشد که از سطح بالایی از اهمیت برای افکار عمومی آمریکا برخوردار باشد. در واقع این موضوعات می‌باید اهمیت و حساسیت زیادی برای مردم آمریکا داشته باشد تا تمرکز بر آنها از سوی دولت اوباما رفتار رأی‌دهی مردم این کشور را به نفع وی تحت تأثیر قرار دهد.

در میان مسائل مربوط به حوزه سیاست خارجی، موضوع افغانستان از اهمیت خاصی برای مردم آمریکا برخوردار است. این اهمیت باعث شده تا مسئله جنگ در افغانستان همواره یک پای ثابت نظرسنجی‌های مؤسسات رسمی و غیررسمی در آمریکا باشد. در ارزیابی عمومی از عملکرد دولت‌های آمریکا طی یک سال اخیر همواره نحوه عملکرد و سیاستگذاری در قبال افغانستان یک معیار و محور ثابت بوده است.

در چنین شرایطی، اوباما تلاش دارد تا با توجه به گرایش‌های عمومی در آمریکا که تمایل به پایان دادن جنگ در افغانستان دارد، سیاستی در قبال این کشور در پیش گیرد که با اقبال عمومی همراه بوده و بدین ترتیب به بهبود موقعیت اوباما در انتخابات آتی ریاست جمهوری کمک نماید. از آنجایی که تداوم جنگ در افغانستان آشکارا به عنوان ضربه‌ای به بخت انتخاب مجدد اوباما محسوب می‌شد، بحث‌هایی در مورد ضرورت کاهش نیروها در افغانستان در میان دمکرات‌هایی که خود را در برابر

جمهوری خواهان هوادار جنگ، حزبی ضد جنگ نشان می‌دادند ظاهر شد. این بحث‌ها نهایتاً به تدوین استراتژی خروج از افغانستان در دولت اوباما منجر گردید. از این رو است که می‌توان تأیید کرد که انتخاب اوباما در این زمینه آشکارترین تلاش برای انتخاب مجدد است.^(۱۷) بر همین اساس شخصیت‌هایی چون «مایک راجرز» رئیس کمیته اطلاعاتی مجلس نمایندگان آمریکا اعتقاد دارد که اعلام جدول زمانی خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان با توجه به انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲ به انجام رسیده است.^(۱۸) استراتژی خروج افغانستان نیز اجزای مختلفی دارد که یکی از آنها مذاکره با طالبان برای کنار گذاشتن خشونت و مشارکت در فرآیندهای سیاسی افغانستان است. این اقدام در چارچوب مدیریت مناقشه داخلی در افغانستان صورت می‌گیرد. در حال حاضر طالبان مهم‌ترین نیرویی است که از توانایی بر هم زدن ثبات و امنیت و به چالش کشیدن حکومت مرکزی در این کشور برخوردار است. تشدید اقدامات خرابکارانه و خشونت‌آمیز طالبان در افغانستان می‌تواند استراتژی خروج آمریکا را با چالش مواجه سازد و به ویژه ادعاهای دولت اوباما در زمینه برقراری امنیت در افغانستان به عنوان علت اصلی خروج را بی‌اعتبار سازد. از این رو طرح مذاکره با طالبان برای کاهش چالش‌هایی که می‌توانند به تضعیف موقعیت اوباما در انتخابات ۲۰۱۲ منجر شوند مورد توجه مقامات کاخ سفید قرار گرفت.

۲-۲. عوامل داخلی افغانستان

پیگیری سیاست مذاکره با طالبان از سوی دولت اوباما با برخی واقعیات و ملاحظات مربوط به محیط داخلی افغانستان نیز ارتباط دارد.



۲-۲-۱. تقویت موقعیت طالبان در افغانستان

در سال‌های اخیر، طالبان موفقیت قابل توجهی در تقویت موقعیت خود در جامعه افغانستان به دست آورده بود. حضور این گروه در لایه‌های مختلف جامعه افغانستان به ویژه در مناطق شرق و جنوب شرقی این کشور طی این سال‌ها پررنگ‌تر شده بود. تحرکات و توان نظامی طالبان در برابر نیروهای ناتو و نیروهای دولت مرکزی افغان نیز افزایش پیدا کرده بود. بر همین اساس بود که نشریه نیوزویک در آگوست ۲۰۰۹ در گزارشی نسبت به خیزش مجدد طالبان و احتمال به قدرت رسیدن مجدد این گروه در افغانستان هشدار داد.^(۱۹) در واقع طالبان به عنوان یک نیروی جنگی قوی مجدداً ظاهر شده بود و به تدریج حوزه فعالیت خود را از جنوب به شرق تا نزدیکی پایتخت و حتی تا خود کابل توسعه می‌داد.^(۲۰)

این تحولات نشان می‌داد که علیرغم ادعاهای اولیه مقامات آمریکا در دوره بوش مبنی بر حذف طالبان در افغانستان، این گروه کماکان از پتانسیل لازم برای قدرت‌گیری مجدد در این کشور برخوردار است. پس از تحرکات طالبان به ویژه از سال ۲۰۰۷ به بعد و نیز برخی موفقیت‌های این گروه در عرصه منازعه نظامی که به تصرف برخی مناطق افغانستان منجر شد، ظاهراً مقامات آمریکایی به این نتیجه رسیدند که طالبان بخشی از واقعیت سیاسی و اجتماعی افغانستان را تشکیل می‌دهد و نمی‌توان وجود آنها را به عنوان یک نیروی سیاسی مهم نادیده گرفت. تقویت این تصور، ترغیب رهبران آمریکا برای پیگیری سیاست مذاکره با طالبان را به دنبال داشت.

۲-۲-۲. بی نتیجه بودن جنگ در افغانستان

علیرغم اینکه تعداد نیروهای امنیتی بین‌المللی در افغانستان به نقطه پیک خود رسیده و

بیش از ۱۴۰ هزار نیروی خارجی در کنار حدود ۲۰۰ هزار نیروی امنیتی افغان وظیفه تأمین امنیت در این کشور را برعهده دارند، با این حال این نیروها در مبارزه مؤثر با ناامنی و شورش در افغانستان کماکان ناتوان و ناموفق هستند. حتی اگر هدف آرمانی آموزش حدود ۴۰۰ هزار نیروی امنیتی افغان که کمتر از نیمی از آنها پرسنل ارتش خواهند بود نیز تا سال ۲۰۱۴ محقق شود، چشم‌انداز پیدا کردن یک راه‌حل نظامی برای مناقشه افغانستان کماکان ضعیف است.

درواقع نه تغییر تاکتیکی در عملیات‌های ضدشورش و نه توسعه ظرفیت‌های امنیتی افغانستان یک ضربه کاری به تروریسم را در این کشور جنگ‌زده وارد نکرده است. این مسئله بدین معناست که تنها راه پایان دادن به بن‌بست کنونی در جنگ با افغانستان جستجوی یک راه سیاسی برای مناقشه است. آمریکایی‌ها این راه‌حل را در آشتی با شورشیان طالبان جستجو می‌کنند.^(۲۱)

۲-۳. عوامل بین‌المللی

برخی عوامل که می‌توان آنها را در زمره محرکه‌های بین‌المللی تأثیرگذار بر تمایل آمریکا برای مذاکره با طالبان قلمداد کرد نیز در پیگیری این سیاست از سوی آمریکا تأثیرگذار بوده است. این عوامل که نقش مهمی در بازتعریف استراتژی آمریکا در قبال افغانستان داشته‌اند را می‌توان در دو محور اصلی مورد بررسی قرار داد.

۲-۳-۱. کاهش حمایت‌های متحدان آمریکا از جنگ افغانستان

روند سال‌های اخیر بر کاهش حمایت و مشارکت کشورهای متحد آمریکا از عملیات



نظامی این کشور در افغانستان دلالت دارد. همزمان با فرسایشی شدن جنگ در افغانستان، افزایش تعداد تلفات نظامیان و نیز بی‌نتیجه بودن جنگ از حیث ریشه‌کنی تروریسم، مخالفت افکار عمومی در بسیاری از کشورهای متحد آمریکا با ادامه مشارکت در جنگ افغانستان افزایش پیدا کرد.

به‌عنوان مثال در سال ۲۰۰۷ پس از آنکه برخی نشریات آلمانی از این سال به‌عنوان خونین‌ترین سال از زمان حمله به افغانستان یاد کردند و برخی دیگر از حضور طالبان در پشت دروازه‌های کابل خبر دادند، مخالفت‌ها از سوی افکار عمومی آلمان با ادامه جنگ در افغانستان آغاز شد.^(۳۲) این روند در بسیاری دیگر از کشورهای منتقد آمریکا تکرار شد و نهایتاً بسیاری از دولت‌های متحد آمریکا تحت فشارهای داخلی اقدام به خروج نظامیان خود از افغانستان کرده و یا از تعداد آنها کاستند. این مسئله مشکلات آمریکا در افغانستان را بیشتر کرد. در شرایط نبود یک چشم‌انداز روشن از نتیجه عملیات نظامی، ایده پایان دادن به این عملیات و خارج کردن نظامیان از افغانستان بیش از پیش به ذهن سیاستمداران آمریکایی خطور می‌کرد. همچنان‌که گفته شد یکی از الزامات این خروج، فراهم کردن زمینه افزایش ضریب ثبات و امنیت در افغانستان از جمله از طریق ترغیب گروه طالبان به احتراز از اقدامات خرابکارانه و مشارکت در فرآیند سیاسی افغانستان بود. این امر از جمله عوامل تأثیرگذار بر حمایت از ایده مذاکره با طالبان در دوایر سیاستگذاری آمریکا بود.

۲-۳-۲. تأثیر تحولات منطقه خاورمیانه

تحولات بی‌سابقه چند ماه اخیر در منطقه خاورمیانه که به‌واسطه بروز انقلاب‌های مردمی در کشورهای منطقه به‌وقوع پیوسته است، از اهمیت بسزایی برای آمریکا

برخوردار است. ایالات متحده طیف وسیع و متنوعی از منافع و علایق را در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و... در خاورمیانه برای خود تعریف کرده است. انقلاب‌های مردمی منطقه در چند ماه اخیر که به سقوط برخی متحدان واشنگتن در منطقه منجر شده است، چشم‌انداز منافع آمریکا در این منطقه استراتژیک را با ابهامات زیادی مواجه ساخته است. در چنین شرایطی ایالات متحده نیازمند افزایش تمرکز بر منطقه خاورمیانه جهت بازتعریف منافع، سیاست‌ها و راهبردهای خود منطبق با شرایط جدید منطقه است. این تمرکز با تخصیص بیشتر منابع و ظرفیت‌های مورد نیاز ملازمت دارد. نتیجه امر، در اولویت قرار گرفتن منطقه خاورمیانه نسبت به هر منطقه دیگر در ملاحظات فرامرزی کنونی آمریکاست. این امر اولویت‌های سابق واشنگتن از جمله افغانستان را در ردیف پایین‌تری از اهمیت و اولویت قرار داده است. ایالات متحده از طریق خروج از افغانستان فرصت و ظرفیت بیشتری برای توجه به تحولات خاورمیانه و پیگیری منافع و اهداف خود در این مناطق دارد. این مسئله البته منوط به آن است که خروج از افغانستان به تشدید ناامنی‌ها و درگیری‌ها در این کشور منجر نشود که این خود می‌تواند فرصت مجددی برای بهره‌مندی القاعده از خاک افغانستان و تشدید فعالیت‌ها و تحرکات خود باشد.

در چنین شرایطی مذاکره با طالبان می‌تواند یکی از راهکارهای مهم برای جلوگیری از افزایش ناآرامی‌ها در افغانستان پس از خروج آمریکا از این کشور باشد. موضوع تأثیر تحولات خاورمیانه بر طراحی استراتژی جدید آمریکا در قبال افغانستان همچنین از این منظر قابل ذکر است که متحدان اصلی این کشور در افغانستان نیز همچون آمریکا با بروز انقلاب‌های مردمی در خاورمیانه درگیری



روزافزونی در این منطقه پیدا کرده‌اند. از آنجایی که این تحولات در منطقه‌ای نزدیک به اروپا رخ می‌دهد و به واسطه تأثیر تحولات در کشورهای چونی لیبی، تونس و... بر کشورهای اروپایی (از جمله مهاجرت آوارگان به اروپا)، طبیعی است که دولت‌های مهم اروپایی توجه خود را از افغانستان به تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا تغییر دهند. در این میان درگیری نظامی کشورهای اروپایی و اتحادیه ناتو در لیبی سرعت چرخش تمرکز آنها از سایر مناطق به خاورمیانه را بیشتر کرده است. این امر روند کاهش حمایت‌های متحدان آمریکا از عملیات نظامی این کشور در افغانستان را تشدید کرده است و همین مسئله ادامه حضور آمریکا در افغانستان و مبارزه با طالبان را برای آمریکا دشوارتر ساخته است.

نهایتاً باید به نگرانی شدید کشورهای غربی نسبت به بهره‌برداری گروه القاعده از تحولات منطقه خاورمیانه اشاره کرد. برخی تحلیلگران در غرب درخصوص احتمال استفاده القاعده از شرایط بی‌ثبات کشورهای منطقه برای تبدیل کشورهای چونی یمن و لیبی به پایگاه‌های جدید خود هشدار داده‌اند. هم آمریکا و هم دولت‌های اروپایی نگران تحقق این پیش‌بینی هستند و از این‌رو ضروری می‌دانند که برای مقابله با این روند تمرکز خود را از سایر مناطق به تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا سوق دهند. این مسئله نیز کم‌وبیش می‌تواند در افزایش تمایل آمریکا به خروج از افغانستان و پیگیری راهبردهایی چون مذاکره با طالبان مؤثر باشد.

۳. مذاکره با طالبان؛ استدلال موافقان و مخالفان

از زمان قوت گرفتن بحث‌ها درخصوص احتمال مذاکره آمریکا با طالبان و نیز پس از فاش شدن انجام گفتگوها میان دو طرف، اظهارنظرهای مختلفی در موافقت و یا مخالفت با این اقدام در خارج و به‌ویژه در داخل آمریکا صورت گرفته است.

گروهی از صاحب‌نظران یا نخبگان سیاسی با استناد به ملاحظات خاص اعم از ویژگی‌های منحصر به فرد طالبان و یا شرایط سیاسی داخلی افغانستان، در رد این اقدام موضع گرفتن و از بی‌نتیجه بودن مذاکرات با این گروه سخن می‌رانند و گروهی دیگر با طرح ملاحظاتی دیگر به حمایت از این گفتگوها می‌پرداختند. این وضعیت موجبات شکل‌گیری مناظره‌ای جدی میان حامیان و مخالفان ایده مذاکره با طالبان شده است.

۳-۱. استدلال موافقان

به‌طور کلی موافقان و حامیان گفتگو میان آمریکا و گروه طالبان ملاحظات و محورهای ذیل را در تأیید این گفتگو مورد اشاره قرار می‌دهند.

۳-۱-۱. تسهیل مسیر پایان جنگ

موافقان مذاکره با طالبان استدلال می‌کنند که نزدیک به یک دهه مبارزه مسلحانه با این گروه از سوی آمریکا و متحدانش و همچنین نیروهای امنیتی و نظامی دولت کرزای از حیث پایان دادن به جنگ و مناقشه در افغانستان بی‌نتیجه بوده و به برقراری صلح فراگیر در این کشور منجر نشده است.



نیروهای طالبان در طول این سال‌ها انسجام و توانایی خود را برای ادامه مبارزه حفظ کرده و همچنان به‌عنوان یک نیروی مهم و مؤثر در معادلات سیاسی و نظامی افغانستان به حساب می‌آیند. تداوم مبارزه با این گروه لزوماً چشم‌اندازی روشن از برقراری صلح و امنیت در افغانستان را ترسیم نمی‌کند. طالبان به یک واقعیت در افغانستان تبدیل شده و این واقعیت از طریق مبارزه از بین نمی‌رود. به‌جای مبارزه می‌توان با طالبان وارد مذاکره شد و در چارچوب تعاملات سیاسی زمینه بهتری را برای پایان دادن به جنگ و مناقشه در افغانستان فراهم ساخت. از این‌رو در شرایط بی‌نتیجه بودن سیاست مبارزه، می‌توان امید داشت که از طریق مذاکره با طالبان امکان پایان ناآرامی و ناامنی در افغانستان فراهم آید. «اخضر ابراهیمی» نماینده ویژه سابق سازمان ملل در امور افغانستان و «توماس پیکرینگ» سفیر سابق آمریکا در سازمان ملل از جمله هواداران این رویکرد هستند که معتقدند فکر کردن به موضوع ریشه‌کنی طالبان غیر واقع‌بینانه است. آنها حل بن‌بست کنونی در افغانستان را تنها از طریق یک توافقنامه سیاسی مبتنی بر مذاکره میسر می‌دانند که با مشارکت دولت حامد کرزای و متحدانش، طالبان و هوادارانش در پاکستان و دیگر طرف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی صورت پذیرد.^(۲۳)

۲-۱-۳. مناسب بودن زمینه شرایط مذاکره

برخی موافقان مذاکره با طالبان معتقدند که شرایط کنونی بیش از هر زمان دیگری برای انجام این مذاکرات مناسب است. مرگ بن‌لادن به معنای پایان فشارهایی است که از طرف او برای مبارزه با آمریکا بر طالبان وارد می‌شد. با مرگ بن‌لادن، رهبران طالبان ممکن است محدودیت کمتری برای کنار آمدن با آمریکایی‌ها داشته باشند.

از سوی دیگر تجربه ده سال اخیر طالبان را به این نتیجه رسانده است که نمی‌تواند با مبارزه نظامی و مسلحانه در ساختار قدرت سهمیم گردد و برای رسیدن به این هدف می‌تواند روی گزینه مذاکره حساب باز کند.

برخی تحلیلگران نظیر «آدری کرونین» از دانشگاه دفاع ملی آمریکا^۱ تأکید دارند که شرایط کنونی برای مصالحه با طالبان از هر زمان دیگری مناسب‌تر است. وی معتقد است براساس برخی نظرسنجی‌ها درحالی که کمتر از یک نفر از هر ده افغان نگاه مثبتی به طالبان دارد، اما اکثریت بزرگی از افغان‌ها مذاکره با طالبان را بر مبارزه با آنها ترجیح می‌دهند. حدود سه‌چهارم افغان‌ها از گفتگو با این گروه استقبال می‌کنند درحالی‌که در شهرهایی نظیر قندهار درصد حامیان مذاکره به بیش از ۹۴ درصد می‌رسد.^(۲۴) از نظر هواداران سیاست مذاکره با طالبان این آمار مؤید مناسب بودن شرایط برای پیگیری چنین سیاستی است.

۳-۱-۳. ایجاد شکاف در طالبان

موافقان مذاکره با طالبان استدلال می‌کنند که این مذاکره باعث ایجاد شکاف در میان گروه طالبان خواهد شد به‌گونه‌ای که طیف تندرو و آشتی‌ناپذیر آن را از طیف میانه‌رو این گروه جدا خواهد کرد. این روند نهایتاً به انزوای طالبان تندرو منجر خواهد شد. موافقان گفتگو با طالبان بر این موضوع تأکید دارند که حتی اگر این گفتگوها نتایج موفقیت‌آمیزی از حیث مصالحه طالبان با حکومت مرکزی به‌دنبال نداشته باشد و عملاً بی‌نتیجه به پایان برسد باز تأثیر خود بر ایجاد شکاف در طالبان



را برجای خواهد گذاشت. از نظر آنها این شکاف هم در داخل نیروها و در سطح رهبران طالبان ایجاد خواهد شد.

۳-۱-۴. متفاوت بودن طالبان و القاعده

هوداران مذاکره با طالبان همچنین بر متفاوت بودن ماهیت این گروه با القاعده تأکید دارند و آن را دلیلی موجه برای گفتگو با طالبان می‌دانند. آنها تأکید دارند که القاعده و طالبان از یک سازمان مشابه نیستند. «وندا بروان» از مؤسسه ابتکار دفاع قرن ۲۱^۱ در آمریکا معتقد است که طالبان یک گروه مستقل است. اعضا و رهبری آن عمدتاً ریشه‌ای افغان دارند در حالی که القاعده ریشه‌ای عربی دارد. انگیزه اعضای طالبان اغلب با مسائل سیاسی در افغانستان مرتبط و از زمینه‌های شخصی و محلی برخوردار است و کمتر با انگیزه‌های جهانی گروه‌های سلفی ارتباط دارد.^(۲۵)

به اعتقاد «جوشایار تلو» رئیس دفتر واشنگتن پست در کابل، طالبان یک جنبش پشتون است که بر مسائل داخلی افغانستان متمرکز است در حالی که القاعده تصورات جهانی عرب از تروریسم دارد که نگاهش همیشه به سمت غرب است.^(۲۶)

از این رو به عقیده حامیان رویکرد مذاکره، برخلاف گروه القاعده که اهداف ضدآمریکایی و ایدئولوژیک آن کوچک‌ترین امکانی برای گفتگو با آن برجای نمی‌گذارد، می‌توان با متفاوت دانستن ماهیت و اهداف گروه طالبان به مذاکره با آن پرداخت.

1. 21st Century Defense Initiative.

۲-۳. استدلال مخالفان

در مقایسه با موافقان، کسانی که مخالف مذاکره با طالبان هستند بر این اعتقادند که این مذاکره نه تنها دستاورد خاصی را به همراه نخواهد داشت بلکه حتی می‌تواند به تیره‌تر شدن چشم‌انداز ثبات و امنیت در افغانستان منجر شود. مخالفان مذاکره با طالبان موارد ذیل را در بیان علل مخالفت خود مطرح می‌کنند:

۳-۲-۱. تضعیف دولت مرکزی

به اعتقاد مخالفان مذاکره با طالبان این اقدام شکاف اجتناب‌ناپذیری را در ائتلاف شکننده نیروهای حاکم بر افغانستان ایجاد خواهد کرد. بسیاری از نیروهای موجود در هیئت حاکمه، سابقه مبارزه و دشمنی با طالبان را در دهه ۱۹۹۰ دارند و یقیناً رویکرد مثبتی نسبت به مذاکره با این گروه و احتمال سهیم شدن آن در ساختار قدرت ندارند. این مسئله مخالفت‌ها با حامد کرزای را برای پیگیری سیاست مذاکره با طالبان بیشتر خواهد کرد و در نتیجه به تضعیف دولت مرکزی افغانستان خواهد انجامید. از آن گذشته همزمان با تشدید تلاش‌های غرب و دولت حامد کرزای برای ترغیب شورشیان به مذاکرات صلح، ائتلافی از فعالان حقوق زنان، فعالان حقوق بشر، منتقدان کرزای و گروه‌های قومی مخالف طالبان در مخالفت با مذاکره با این گروه تشکیل خواهد شد.^(۲۷) این اتحاد به تشدید فشارهای داخلی بر دولت مرکزی منجر خواهد شد که می‌تواند زمینه تضعیف بیشتر این دولت را فراهم سازد. در واقع مخالفان سیاست گفتگو با طالبان معتقدند که این گفتگو بیش از آنکه باعث ایجاد



شکاف در گروه طالبان شود (آن‌طور که موافقان این گفتگو تأکید می‌کنند)، انشقاق بیشتر در دولت کرزای را به دنبال خواهد داشت.

۲-۲-۳. هموار کردن مسیر بازگشت طالبان به قدرت

به اعتقاد مخالفان، مذاکره با طالبان فرصتی را در اختیار این گروه قرار می‌دهد تا پس از یک دوره طولانی مبارزه، به تقویت توان و سازماندهی خود پرداخته و تجدید قوا نماید. از این‌رو هرگونه مذاکره و مصالحه‌ای با طالبان می‌تواند مسیر بازگشت این گروه به قدرت را هموار سازد و این درحالی است که هیچ نشانه‌ای مبنی بر عدم تکرار رویه قبلی طالبان در دهه ۱۹۹۰ (هنگامی که این گروه قدرت را در افغانستان در دست داشت) وجود ندارد. در واقع تضمینی نیست که در صورت روی کار آمدن مجدد طالبان در افغانستان رفتارهای ضدحقوق بشری این گروه در قبال زنان، اقوام غیرپشتون و یا سیاست طالبان در توسعه کشت و ترانزیت مواد مخدر، یا پناه دادن به تروریست‌ها تکرار نشود. تمام این رفتارها و سیاست‌ها از طریق مذاکره با طالبان چنانچه به هموار شدن مسیر قدرتیابی مجدد این گروه در افغانستان منجر شود قابل انتظار خواهد بود.

۳-۲-۳. عدم امکان مصالحه فراگیر با طالبان

مخالفان استدلال می‌کنند که طالبان از تنوع و پراکندگی بالایی در افغانستان برخوردار است و از این‌رو معامله با یک طیف خاص از این گروه به معنای مصالحه با کل طالبان در افغانستان نخواهد بود. «پیتر برگن» از بنیاد آمریکای جدید^۱ در این زمینه معتقد

1. New America Foundation

است که روشن نیست حتی ملامحمد عمر بتواند تمام نیروهای طالبان را در کنترل داشته باشد. «ریچارد هالبروک» نیز سه ماه پیش از مرگ خود در توصیف پراکندگی و تنوع طالبان گفته بود هیچ «هوشی مینه» یا هیچ «اسلو بودن میلوسویچی» در افغانستان وجود ندارد. به‌جای آن، رهبران متعددی از جناح‌های مختلف شورشیان از «کوته‌شورا»^۱ در جنوب افغانستان تا «شبکه حقانی»^۲ در شرق و نیز گروه‌های شورشی کوچک‌تر نظیر حزب اسلامی «گلبدین حکمتیار» در شمال شرقی افغانستان فعال هستند.^(۲۸) از آن گذشته باید به این نکته مهم توجه داشت که پدیده طالبان محدود به مرزهای افغانستان نیست و امروزه گروهی که به نام «طالبان پاکستان» شناخته می‌شوند بخش عمده‌ای از دغدغه‌های آمریکا در منطقه را تشکیل می‌دهند. این پراکندگی تضمین لازم را برای رسیدن به یک توافق فراگیر با طالبان ارائه نمی‌دهد.

همچنین باید به این نکته اشاره کرد که کسانی که از آنها به‌عنوان «طالبان میانه‌رو»^۳ نامیده می‌شود و تمایل بیشتری برای مذاکره با آنها وجود دارد کسانی نیستند که نمایندگی طیف مبارز و جنگجوی طالبان را برعهده داشته باشند. افرادی نظیر «ملاضعیف» سفیر سابق طالبان در پاکستان، «وکیل احمد متوکل»، وزیر امور خارجه و «عبدالحکیم مجاهد» نماینده طالبان در سازمان ملل قبل از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به‌عنوان چهره‌های سرشناس طالبان میانه‌رو شناخته می‌شوند که همواره از اولویت‌های آمریکا برای مذاکره بوده‌اند.

1. Quetta Shura
2. Haqqani Network
3. Moderate Taliban



این گروه عموماً با اسامه بن لادن قبل از حمله به آمریکا نیز مخالف بوده‌اند، با این حال آنها نماینده طالبان که در میدان جنگ با آمریکا و حکومت مرکزی فعال می‌باشند نیستند.^(۲۹)

این پراکندگی و تنوع امکان رسیدن به توافقی جامع با کل گروه طالبان را میسر نمی‌سازد و از این رو مذاکره را به اقدامی بی‌فایده تبدیل می‌کند.

۴-۲-۳. تشدید مبارزه طلبی طالبان

از نظر مخالفان، مذاکره با طالبان نه تنها به ستیزه‌جویی این گروه پایان نخواهد داد بلکه حتی ممکن است انگیزه‌های آن برای مبارزه را بیشتر کند. در گذشته، این گروه تلاش‌های قبلی برای مذاکرات استراتژیک از سوی آمریکا و دولت مرکزی را به‌عنوان ضعف طرف مقابل قلمداد می‌کرد. ملاحظه‌ای مرتباً به این موضوع اشاره کرده است که طرح بحث مذاکره در غرب و در کابل نشان می‌دهد که اراده دولت افغانستان و اتحادیه ناتو در حال شکسته شدن است. بر این اساس وی از هواداران خود می‌خواست تا سخت‌تر و شدیدتر به مبارزه بپردازند. از این رو هرگونه اعلام اشتیاق برای ورود به مذاکرات استراتژیک با ملاحظه عمیقاً غیرسازنده خواهد بود.^(۳۰)

کما اینکه تدارک چندین حمله تروریستی از سوی طالبان در نقاط مختلف افغانستان بلافاصله پس از تصویب قطعنامه‌هایی که طالبان را از القاعده جدا و شماری از اعضای این گروه را از فهرست تحریم‌های سازمان ملل خارج می‌کرد نشان می‌داد که طرح اقدامات مصالحه‌آمیز نسبت به این گروه انگیزه آن برای ادامه اقدامات خشونت‌آمیز را از بین نبرده است. تازه‌ترین سند این ادعا به اقدام گروه طالبان در قتل برادر حامد کرزای و نیز ترور یکی از مشاوران وی مربوط می‌شود که

نشان می‌دهد با وجود انجام مذاکرات مستقیم با رهبران طالبان و تمایل دولت کرزای برای همکاری با آنها، در شیوه فعالیت و عملکرد این گروه که قتل، ترور و مبارزه طلبی یکی از مهم‌ترین اجزای آن است تغییری ایجاد نشده است، بلکه آن‌گونه که مخالفان مذاکره استدلال می‌کنند رویکرد مصالحه بر حجم این اقدامات از سوی طالبان افزوده است.

۵-۲-۳. تداوم ارتباط عمیق طالبان با گروه‌های سلفی

همچنان‌که اشاره شد، موافقان ایده مذاکره با طالبان معتقدند که کشته شدن بن‌لادن دست این گروه برای مذاکره با آمریکا و دولت مرکزی افغانستان را بازتر کرده است. مخالفان اما معتقدند که رابطه طالبان با القاعده و با گروه‌های سلفی آنچنان عمیق است که مرگ بن‌لادن تأثیری بر این روابط نخواهد گذاشت. القاعده همیشه چیزی بیش از بن‌لادن بوده است. این گروه در نقاط مختلف دنیا شاخه‌های بسیاری دارد که با سطح قابل توجهی از استقلال (نسبت به رهبری شاخه مرکزی) عمل می‌کنند. حتی بدون بن‌لادن، طالبان و امدار سلفی‌هاست و برایش آسان نیست که با این مجموعه قطع رابطه کند.^(۳۱) این مسئله امکان مذاکره با این گروه و نتیجه‌بخش بودن گفتگوها با آن را دشوار و حتی ناممکن خواهد ساخت.

۴. تحلیل و ارزیابی

تصمیم آمریکا برای مذاکره با طالبان از جهات مهم و مختلفی قابلیت ارزیابی دارد:



۱. این اقدام پیش از هر چیز از شکست استراتژی جنگی آمریکا در افغانستان حکایت دارد. مطابق با مواضع اعلامی مقامات وقت آمریکا در هنگامه آغاز عملیات نظامی در افغانستان، طالبان یکی از اهداف اصلی این عملیات بوده است. تا آنجایی که به این گروه مربوط است، ایالات متحده از حمله به افغانستان دو هدف فوری و فرآیندی را دنبال می‌کرد. هدف فوری آن ساقط کردن طالبان از قدرت و کنار گذاشتن این گروه از ساختارهای حاکمیتی افغانستان بود و هدف فرآیندی و بلندمدت آن، ریشه‌کنی طالبان در افغانستان بود تا تضمینی برای تأمین امنیت و ثبات حکومت مرکزی در این کشور باشد. هرچند هدف فوری آمریکا در همان اوایل حمله نظامی به افغانستان محقق شد و طالبان از قدرت کنار رفت، اما هرگز هدف بلندمدت و اشنگتن محقق نشد و نظامیان آمریکایی و متحدان آن در افغانستان طی ده سال جنگ قادر به ریشه‌کنی طالبان در این کشور نشدند. گزارش‌ها در طول این سال‌ها حتی از تقویت و افزایش توان طالبان حکایت داشت. در سال ۲۰۰۲ زمانی که «دیک چنی» معاون سابق رئیس‌جمهور آمریکا ادعا کرد که طالبان از کار کنار رفته است پیش‌بینی نمی‌کرد که این گروه هفت سال بعد دارای چنان قدرتی شوند که «مایک مولن» رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا نفوذ مسلط آنها در یازده استان از ۳۴ استان افغانستان را تأیید کند.^(۳۲)

اکنون پس از گذشت یک‌دهه از آغاز حمله نظامی به افغانستان، ایالات متحده نه تنها در تحقق هدف بلندمدت خود در قبال طالبان ناکام مانده بلکه عملاً در مسیر عقب‌نشینی از هدف فوری خود که همانا کنار گذاشتن این گروه از قدرت در افغانستان بود گام برداشته است. مذاکره با طالبان جهت مشارکت آنها در قدرت از

ناکامی مطلق آمریکا در قبال طالبان حکایت دارد که خود شکست بزرگی برای استراتژی نظامی و سیاسی این کشور در افغانستان به حساب می‌آید.

۲. سیاست مذاکره با طالبان بخشی از برنامه آمریکا برای خروج از افغانستان است. خروج از افغانستان، هم از عوامل و محرکه‌هایی چون افزایش فشارها و انتقادات داخلی از ادامه حضور نظامیان آمریکا در افغانستان و محدودیت‌های اقتصادی برای تأمین هزینه‌های ادامه جنگ نشئت می‌گیرد و هم متأثر از واقعیات محیط داخلی افغانستان از جمله بی‌نتیجه بودن ادامه جنگ در این کشور است. این فشارها و محدودیت‌ها، دولت آمریکا را از مدت‌ها قبل به فکر خروج از افغانستان انداخته بود. با این حال ایالات متحده در شرایط به بن‌بست رسیدن عملیات نظامی‌اش در افغانستان برای اعلام برنامه خروج از این کشور نیازمند طرح بهانه‌ای قابل قبول و توجیه جهت کاستن از فشارهای روانی ناشی از خروج بود. در واقع آمریکا در پی آن بود که دلیل واقعی این عقب‌نشینی که همانا شکست استراتژی جنگی در افغانستان بود را تحت‌الشعاع مسائل دیگری قرار گیرد. مرگ اسامه بن‌لادن بهترین بهانه برای اعلام استراتژی خروج بود.

دولت آمریکا بلافاصله پس از مرگ بن‌لادن استراتژی خروج نیروهای نظامی خود از افغانستان را اعلام کرد. توجیه دولتمردان آمریکایی آن بود که مرگ بن‌لادن هدف نهایی آمریکا از لشگرکشی به افغانستان را برآورده ساخته است. هرچند کشتن بن‌لادن از ابتدا هدف مهمی برای نظامیان آمریکایی محسوب می‌شد، اما آمریکا از این لشگرکشی حداقل در اظهارنظرها اهداف بزرگتری چون ریشه‌کنی القاعده و طالبان، برقراری امنیت در افغانستان و پایان دادن به حضور تروریست‌ها در این کشور را



دنبال می‌کرد. هیچ‌یک از این اهداف تا به امروز برآورده نشده‌اند و این در حالی بود که آمریکا چشم‌انداز روشنی از تحقق این اهداف در آینده نداشت. در چنین شرایطی پایان دادن به حضور نظامی در آمریکا شاید عاقلانه‌ترین انتخاب برای دولت‌مردان آمریکایی محسوب می‌شد و مرگ بن‌لادن نیز بهانه لازم برای اعلام این خروج را فراهم می‌کرد. البته افکار عمومی در داخل و خارج آمریکا نسبت به واقعی بودن مرگ بن‌لادن به‌عنوان دلیل اصلی خروج نظامیان آمریکا از افغانستان با تردیدهای جدی روبرو است به‌ویژه آنکه از نظر بسیاری از صاحب‌نظران، مرگ وی به معنای پایان کار القاعده یا نابودی آن نیست. حتی به اعتقاد برخی تحلیلگران مرگ بن‌لادن حس انتقام‌جویی نیروهای القاعده را تقویت کرده و این امر می‌تواند اقدامات و حملات این گروه بر ضد نیروهای آمریکایی و متحدان آن در افغانستان و سایر نقاط را تشدید کند.

با این حال مقامات آمریکایی بی‌توجه به این واقعیات از پایان کار القاعده یا تضعیف شدید تروریست‌ها در افغانستان سخن رانده و این امر را دلیل پایان کار نظامیان خود در این کشور ذکر می‌کنند. به‌طور همزمان ایالات متحده جهت کاهش هزینه‌های خروج خود از افغانستان مذاکره با طالبان را جهت متقاعد کردن آنها به پایان اقدامات خرابکارانه‌شان علیه نیروهای ائتلاف و دولت مرکزی آغاز کرده است. هرچند در مورد نتیجه‌بخش بودن این گفتگوها و تأثیر این گفتگوها بر تسهیل روند خروج آمریکا از افغانستان نیز تردیدهایی جدی وجود دارد.

۳. آمریکایی‌ها مایل به اعتبار بخشیدن به این مفروض غلط هستند که مرگ بن‌لادن موجبات تضعیف روابط طالبان و القاعده را فراهم خواهد ساخت. از این‌رو با از بین رفتن بن‌لادن می‌توان طالبان را به مذاکره فرا خواند و در یک تعامل دیپلماتیک

خواستار تغییر رفتار این گروه شد. حال آنکه نشانه‌ها مؤید آن است که ارتباط طالبان با القاعده و گروه‌های سلفی بیشتر ارتباطی فکری و ایدئولوژیک است تا ارتباطی فردی و سازمانی. هرچند هواداران ایده متفاوت بودن ماهیت طالبان و القاعده به عناصری چون نژاد متفاوت دو طرف اشاره می‌کنند و پشتون بودن طالب‌ها و عرب بودن نیروهای القاعده را دلیل اصلی این تمایز می‌خوانند اما باید به خاطر داشت که نیروهای اصلی طالبان تحصیل‌کردگان مدارس مذهبی پاکستان هستند که هزینه آنها توسط وهابیون سعودی تأمین شده و در آنها افکار سلفی آموزش داده می‌شود. همین قرابت فکری موجبات نزدیکی و اتحاد طالبان و نیروهای القاعده را در دوره قبل و پس از یازدهم سپتامبر فراهم ساخت. از این‌رو قابل پیش‌بینی است که ارتباطات دوجانبه طالبان و القاعده حتی با وجود مرگ بن‌لادن کماکان در سطوح مختلف ادامه داشته باشد. این امر مفروض آمریکا درخصوص قطع روابط طالبان با القاعده به‌عنوان دلیل مذاکره با این گروه را به‌شدت مخدوش می‌کند.

۴. تا پیش از اعلام برنامه خروج آمریکا از افغانستان مناظرات جاری در واشنگتن بر چگونگی کاهش سریع نظامیان آمریکایی از افغانستان متمرکز بود. اما تأکید بر میزان خروج نیروها باعث تحت‌الشعاع قرار گرفتن موضوع مهمتری شده و آن استراتژی سیاسی دولت آمریکا برای پایان جنگ در افغانستان است. شکی وجود ندارد که نیروهای آمریکایی باید افغانستان را ترک کنند اما این خروج باید همراه با طراحی استراتژی مناسب برای جلوگیری از تشدید ناامنی و ناآرامی در این کشور باشد. ظاهراً مذاکره با طالبان مهمترین جزء استراتژی سیاسی دولت اوپاما را تشکیل می‌دهد. با این حال این مذاکرات تاکنون به نتیجه مشخصی نرسیده و چشم‌انداز



روشنی هم از آینده گفتگوها قابل ترسیم نیست. این مسئله از کاستی بخش سیاسی استراتژی خروج از افغانستان حکایت دارد.

۵. آمریکایی‌ها هدف اصلی از مذاکره با طالبان و مشارکت احتمالی این گروه در قدرت را ایجاد امنیت و آرامش در افغانستان ذکر می‌کنند. آنها تأکید دارند که سهم بردن طالبان از قدرت می‌تواند منجر به کنار گذاشتن مبارزه مسلحانه این گروه با حکومت مرکزی شده و به جدایی آنها از گروه‌های تروریستی نظیر القاعده بینجامد. جدا از اینکه چنین روندی تا چه اندازه قابل تحقق خواهد بود می‌توان تصدیق کرد که اهداف آمریکا از مذاکره با طالبان و تلاش برای ورود این گروه در ساختار قدرت در افغانستان اهداف پنهانی مهمی را نیز دنبال می‌کند. یقیناً یک نگرانی عمده آمریکا در مورد افغانستان احتمال نفوذ ایران در این کشور خواهد بود. این نگرانی با توجه به گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران در سال‌های اخیر از جمله در عراق و لبنان موضوعیت و اهمیت بیشتری برای آمریکایی‌ها پیدا می‌کند. چنانچه آمریکایی‌ها بتوانند طالبان را وارد ساختارهای حکومتی افغانستان کنند، قابل پیش‌بینی است که با توجه به سابقه رابطه تیره ایران با گروه طالبان، این اتفاق به عامل بازدارنده‌ای برای گسترش تعاملات ایران و افغانستان تبدیل شود. همزمان، حضور طالبان در معادلات سیاسی افغانستان تداوم نفوذ متحد منطقه‌ای آمریکا یعنی پاکستان در این کشور را تضمین خواهد کرد.

۶. تشدید حملات و خشونت‌های طالبان در هفته‌های اخیر از جمله قتل احمد ولی کرزای برادر حامد کرزای و محمدخان مشاور ارشد نظامی حامد کرزای از جهات مختلف حائز اهمیت است. این حملات ادعای آمریکایی‌ها مبنی بر بهبود اوضاع امنیتی

افغانستان و نیز تأثیر مذاکره طالبان بر کاهش خشونت‌ورزی این گروه را بی‌اعتبار می‌کند. از سوی دیگر حمله به افراد نزدیک به رئیس‌جمهور افغانستان با هدف اعلام یک هشدار جدی به کرزای صورت می‌گیرد مبنی بر اینکه طالبان قادر به انجام عملیات تروریستی در یک قدمی اوست و از این رو توانایی ترور خود کرزای را نیز دارد. این هشدار به منظور نمایش قدرت طالبان به رئیس‌جمهور افغانستان است تا در آینده و به‌ویژه در جریان برگزاری کنفرانس دوم بن در آلمان با اعطای جایگاه مناسب به طالبان در ساختار قدرت جدید افغانستان مخالفت نرزد.

در عین حال موضعگیری نه چندان محکم واشنگتن در قبال خشونت‌های اخیر طالبان و عدم واکنش عملی مناسب در برابر تشدید حملات آن، این گمانه را که آمریکایی‌ها ممکن است از تحرکات تازه طالبان نفعی داشته باشند تقویت می‌کند. قتل نزدیکترین افراد به حامد کرزای، ترور مشابه آنها توسط محافظان شخصی خود در خانه و تشدید چشمگیر تهدید طالبان می‌تواند نیاز امنیتی حامد کرزای و دولتش را به آمریکا افزایش دهد. این نیاز، اهرمی برای آمریکا جهت همسو ساختن کرزای با برخی ملاحظات و الزامات راهبردی خود در افغانستان خواهد بود. آمریکا به بهانه حمایت از حیات دولت کرزای در برابر تهدید طالبان دست بازتری برای کسب امتیاز از این دولت از جمله ایجاد پایگاه‌های نظامی دائمی در افغانستان خواهد داشت. تقویت احساس نیاز دولت کرزای به حمایت آمریکا به‌عنوان یکی از نتایج تشدید حملات طالبان همچنین می‌تواند مسیر انعقاد توافقنامه امنیتی مورد نظر آمریکا با افغانستان را تسهیل کند. پیش‌نویس قرارداد امنیتی که آمریکا به دولت کرزای ارائه کرده شباهت‌های بسیاری با توافقنامه امنیتی آمریکا با عراق دارد. این پیش‌نویس به نحوی



تدوین شده که در عمل حاکمان ملی دولت مرکزی افغانستان را نادیده انگاشته و تمامی امور امنیتی این کشور را برای مدتی نامعلوم در اختیار آمریکا قرار می‌دهد. به همین دلیل، دولت حامد کرزای علاوه بر اعتراض‌های شدید همسایگان خود، از سوی احزاب و گروه‌های داخلی و ملت افغانستان نیز با انتقادات و اعتراض‌های گسترده و شدیدی روبرو شد و برای گریز از این فشارها، پذیرش این قرارداد را منوط به تأیید آن در «لویه جرگه» مجلس بزرگان و ریش‌سفیدان افغانستان اعلام کرد. همزمان وزیر کشور افغانستان در مصاحبه‌ای از عدم پذیرش ایجاد پایگاه‌های دائمی آمریکا در افغانستان از سوی کرزای خبر داد. در چنین شرایطی افزایش حملات طالبان بر ضد حکومت مرکزی و مطالبه احتمالی دولت افغانستان از آمریکا برای حمایت از این دولت در برابر تهدید طالبان می‌تواند زمینه تشدید فشار آمریکا به کرزای برای پذیرش تمام جهات قرارداد امنیتی به‌عنوان مابه‌ازای این حمایت را افزایش دهد. این مسئله ظن هماهنگی طالبان با آمریکا برای افزایش تحرکات خشونت‌بار خود در افغانستان طی هفته‌های اخیر را با توجه به تماس‌ها و مذاکرات محرمانه دو طرف و نیز موضع غیرقاطع واشنگتن در برابر این حملات تقویت می‌کند. همچنین فاش شدن این موضوع که قاتل برادر کرزای علاوه بر همکاری با طالبان سابقه همکاری با سازمان سیا را داشته و از منابع اطلاعاتی مهم این نهاد بوده است نیز گمانه‌زنی‌ها در مورد هماهنگی آمریکا با طالبان را افزایش داده است.

۵. چشم‌انداز آتی

۱. مذاکره با طالبان ممکن است برخی اهداف فرعی مورد تأکید هواداران گفتگو با این گروه از جمله ایجاد شکاف و اختلاف میان اعضا و رهبران طالبان و یا حتی فاصله گرفتن برخی از شاخه‌های این گروه از سازمان القاعده را تأمین کند، اما اینکه اتخاذ چنین سیاستی هدف نهایی و اصلی مذاکره یعنی پایان ناامنی و بی‌ثباتی در افغانستان را محقق می‌سازد کاملاً مورد تردید است. در مقابل به نظر می‌رسد برخی استدلال‌های مخالفان مذاکره مبنی بر بی‌تأثیری مذاکرات بر تأمین امنیت افغانستان واجد صلابت تفسیری است. از آن جمله است فعال بودن گسل‌های قومیتی در افغانستان که امکان مصالحه پایدار میان طالبان پشتون با سایر اقوام این کشور را کاهش می‌دهد. هرگونه توافق سیاسی در افغانستان نیازمند همکاری نه تنها میان اقوام چند تکه شده پشتون بلکه همچنین میان سایر گروه‌ها نظیر تاجیک‌ها، ازبک‌ها و هزاره‌هاست که بدگمانی عمیقی نسبت به طالبان دارند.^(۳۳) به‌ویژه تاجیک‌ها که ۲۷ درصد از جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند منتقد جدی آشتی با طالبان هستند. سیاست طالبان در قتل و ترور شخصیت‌های تاجیک بر دشمنی میان آنها افزوده است. رهبران برجسته تاجیک نظیر عبدا... عبدا... و امرا... صالح به‌شدت منتقد هرگونه مذاکره با طالبان هستند.

۲. نکته مهم دیگر آنکه ناامنی و بی‌ثباتی در افغانستان از ریشه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عمیقی برخوردار است که بدون توجه به آنها امکان برقراری امنیت پایدار در این کشور متصور نیست. مذاکره با طالبان و حتی جلب رضایت این گروه برای



همکاری با حکومت مرکزی رافع هیچیک از معضلات ریشه‌ای افغانستان همچون فقر، فساد، فقدان زیرساخت‌های اقتصادی و برتری هویت قومی و فروملی بر هویت ملی نیست و تا زمان رسیدگی جدی و عمیق به این مشکلات که در فرآیندی بلندمدت قابل تحقق است امکان پایان دادن به ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌ها با توسل به راهکارهایی نظیر مذاکره با طالبان متصور نیست.

۳. برقراری ثبات پایدار در افغانستان همچنین به مشارکت و معاضدت جدی کشورهای منطقه نیازمند است. ایالات متحده تنها از مشارکت پاکستان در امور افغانستان حمایت می‌کند درحالی که به‌شدت در پی تحدید نفوذ جمهوری اسلامی ایران در این کشور است. حال آنکه زمینه‌های تاریخی و فرهنگی مشترک میان ایران و افغانستان و مزیت‌های ژئوپلیتیکی و اقتصادی کشورمان می‌تواند در تقویت فرآیند بازسازی و ایجاد امنیت در افغانستان بسیار مؤثر باشد. ملاحظات سیاسی آمریکا در منطقه مانع از استفاده از تمام ظرفیت‌های منطقه‌ای به‌ویژه ظرفیت‌های مربوط به جمهوری اسلامی ایران برای برقراری ثبات و امنیت در افغانستان شده است.

تکیه مفرط آمریکا بر نقش پاکستان در افغانستان در حالی است که بسیاری از مقامات دولت کرزای از جمله خود وی به‌دلیل سابقه سیاست‌های اسلام‌آباد در افغانستان از جمله حمایت و تجهیز طالبان نسبت به حضور این کشور در قلمرو خود بسیار نگران و حساس هستند. این در حالی است که دولت هند نیز به‌عنوان یکی دیگر از بازیگران مهم منطقه حساسیت بالایی نسبت به حضور پاکستان در افغانستان و احتمال قدرت‌یابی مجدد طالبان در این کشور دارد. از این‌رو سیاست مذاکره با طالبان به‌جای آنکه اقدامی برای هم‌افزایی ظرفیت‌های منطقه‌ای جهت کمک به پروسه ایجاد

ثبات و امنیت در افغانستان باشد، به‌دلیل حساسیت بالای ایران و هند و در یک مرحله دورتر، کشورهای آسیای مرکزی و حتی روسیه به تضعیف همگرایی منطقه‌ای در مورد افغانستان منجر می‌شود.

۴. مسیر آمریکا برای همراه ساختن طالبان با دولت مرکزی افغانستان مسیر بسیار پرچالشی است. برای تسهیل این مسیر ناهموار، آمریکا ناگزیر از اعطای امتیازات بیشتر به طالبان است. روند این امتیازدهی در تصویب دو قطعنامه ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ که به خروج برخی از اعضای طالبان از تحریم‌های سازمان ملل منجر شد متوقف نخواهد ماند. امتیازات بیشتر به طالبان بیشتر از خزانه منافع ملت و دولت افغانستان پرداخت خواهد شد تا منافع آمریکا و همین مسئله می‌تواند مخالفت‌ها با تداوم و توسعه مذاکرات با طالبان در داخل افغانستان را افزون‌تر سازد. ضمن اینکه به‌واسطه تلقی خاص طالبان از روند این اعطای امتیازات و محاسبه آن به‌عنوان دلیل بر ضعف طرف مقابل، هیچ تضمینی برای تأثیر مثبت این سیاست بر افزایش میزان تبعیت طالبان از الزامات دولت مرکزی وجود نخواهد داشت. براساس این ملاحظات می‌توان تأیید کرد که سیاست مذاکره با طالبان حتی در صورت پیشرفت به شفاف شدن چشم‌انداز ثبات و امنیت در افغانستان منتهی نخواهد شد. در این میان، یکی از سناریوهای جدی و محتمل که از دل مذاکرات آمریکا با برخی از رده‌های طالبان برمی‌آید احتمال واگذاری بخشی از سرزمین‌های افغانستان به طالبان است. این امر، عملاً به معنای تجزیه افغانستان و تهدید علیه تمامیت ارضی این کشور است.

20. Najibullah Lafraie, "Resurgence of the Taliban Insurgency in Afghanistan: How and Why?", International Politics.No 46, 2009 P.103.
21. Ishtiaq, Op.cit.
22. Charles A. Miller, "Endgame For the west in Afghanistan? Explaining the decline in Support for the war in Afghanistan in the United States, Great Britain, Canada, Australia, France and Germany", Strategic Studies Institute Website, 2010, P.115.
23. Lakdar Brahim, Thomas Pickering, "Settling the Afghan war", NewYork Times, March 22, 2011.
24. Peter Bergen, "Don't Count on a Peace deal with Taliban", New America Foundation, May 24, 2011.
25. Vanda Felbab – Brown, "The Implication of Osama bin Laden's death for the war in Afghanistan and global Counter terrorism efforts", Brookings Institution, June 19, 2011.
26. Josbua Partlow, "A new test for Taliban and Al-qaede ties", Washingtonpost, May 20, 2011.
27. King, Op.cit.
28. "Holbrooke Says Media Falsely Portraying Talks as peace Negotiations", Examiner, October 25, 2010.
29. Peter Bergen, "Don't Count on a Peace deal with Taliban", CNN, May 24, 2011.
30. Brown, Op.cit.
31. **Ibid.**
32. "Afghanistan Tinderbox", Dawn (Pakistani Newspaper), June 16, 2011.
33. Myra Macdonald, Paul Tait, "Analysis: Too early for Taliban Talks to Play Decisive Role", Reuters, June 16, 2011.



1. "Right after Interviewing Karzai", CNN Website, April 9, 2010.
2. Gareth Porter, "US Silent on Taliban's Al – Qaeda Offer", Asia Times, December 17, 2009.
3. Homan Timothy, "Talks With Taliban not Ruled out, U.S. Officials Say, Bloomberg, December 6, 2009.
4. "Pentagon Sees reconciliation With Taliban", stuff.co.nz, August 27, 2010.
5. "Mcchrystal Focuses on Peace with Taliban", Agence France – Presse, January 24, 2010.
6. Ishtiaq Ahmad, "Taliban Talks: Making Peace With the enemy", Weekly Pluse, June 10, 2011.
7. Laura King, "Afghan Fearful of Push to negotiate With Taliban", Los Angeles Times, June 13, 2011.
8. "Public Opinion War in Afghanistan", uspolitics online.com
9. John Ellis, "The Beginning of the end of US Involvement in Afghanistan", Business Insider, May 3, 2011.
10. Jennifer Agiesta and Jon Cohen, "Poll Shows Most Americans Oppose War in Afghanistan", Washington Post, August 20, 2009.
11. Micheal Cohen and Micheal Wahid Hanna, "US needs to find a more Sensible Way Forward in Afghanistan", The China Post, June 17, 2011.
12. **Ibid.**
13. King, Op.cit.
14. Sherwood Ross, "Escalating War in Afghanistan apt to Hurt fragile U.S. economy", Global Research, December 25, 2009.
15. Linda Bilmes, "How the Iraq and Afghanistan Wars are Crippling the US economy", Global Research, November 4, 2010.
16. Lee Hudson Teslik, "Iraq Afghanistan, and the U.S Economy", Council Foreign Relations Website, March 11, 2008.
17. Ron Fournier, "Obama's Choise: A Partial Exit, With Reelection in Mind", National Journal, June 22, 2011.
18. Hiram Reisner, "Rep. Rogers: Afghan Timeline Suspect Because of 2012 Election", Newsmax, June 28, 2011.
19. Ron Moreau, "The Taliban are Resurgent in Afghanistan's North," News Week, August 17, 2009.



مرکز پژوهش‌ها
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۰۹۳۷

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: اهداف و پیامدهای مذاکره آمریکا با طالبان

نام دفتر: مطالعات سیاسی (گروه سیاست خارجی)

تهیه و تدوین: مهدی امیری

ناظر علمی: محمد جمشیدی

مقتاضی: معاونت پژوهشی

سروراستار: حسین صدری‌نیا

واژه‌های کلیدی:

۱. آمریکا

۲. افغانستان

۳. طالبان

۴. مذاکره

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰/۵/۱۱